

نهضت نفت اساساً بعد از خودش
الهام‌بخش هیچ جریان و نهضتی نشد
و صرفاً در زمان و context زمانی
خود مهم است. دلیل اهمیت این است
که توانسته طیف‌های مختلف اعم از
علماء، روشنفکران، درباریان، مردم و
نخبگان را با خود درگیر کند.

من - سرنوشت حزب دموکرات است. همان هم شد.
در حالی که هر دو این جریان‌ها یک پشتوانه توده‌ای
و مردمی داشت که به‌رغم قرائت زاویه‌دار آن، اصیل
بود. یعنی جریان توده‌ای پشت حزب مشارکت توده
دوم خردادی بود. توده دوم خردادی با انقلاب ما، آینده
ما و تاریخ ما نسبت دارند ولی قرائت ویژه خود را دارند.
نه قرار است حذف شوند و نه معتقد هستم که حذف
می‌شوند. اما حزب مشارکت حذف شدنی بود و حذف
هم شد.

در مشروطه هم حزب دموکرات یک پایگاه اجتماعی و
پشتوانه مردمی داشت که اصیل بود نباید مشروطه‌خواهی
او در جریان مشروطه حذف می‌شد و حذف هم نشد و
هنوز هم حذف نشده است. ولیکن حزب دموکرات
حذف شدنی بود، چرا که یک پدرخوانده خودخوانده
برای جریان مشروطه بود. مشارکت هم پدرخوانده
خودخوانده‌ای برای دوم خرداد بود.

نمونه‌های متعددی می‌توان در مشروطه پیدا کرد که
همچنان می‌تواند برای امروز ما منشأ دیالوگ باشد.
آقای خاتمی در دوره دوم خرداد، جمله درستی بیان کرد
که «من تز جامعه مدنی خود را از تنبیه‌الامه مرحوم
نائینی گرفتم». من معتقدم این حرف درستی بود. در
تبارشناسی جریان‌شناسی روحانیت، خطی را به‌عنوان خط
«اصلاحات خودی غیراصیل و بیمار»، شناسایی کردم
که در این خط سیدجمال، نائینی اول، مرحوم طالقانی و
آقای خاتمی هستند.

واضح است که سطح مرحوم نائینی با دیگر افراد متفاوت
است ولیکن «نائینی متفاوت»، «نائینی دوم» است و
«نائینی مرجع» است نه «نائینی مجتهد»! صدالبته
نائینی مرجع، «نائینی مرجع» است. اما تصادف نیست
که آقای طالقانی سراغ تنبیه‌الامه می‌رود و اطرافیان او
از جمله نهضت آزادی، سراغ این کتاب می‌روند و با اصرار
نهضت آزادی این کتاب احیا می‌شود و صدالبته تصادف
نیست که آقای خاتمی هم سراغ تنبیه‌الامه می‌رود و از
قضا نهضت آزادی‌ها هم با آقای خاتمی مشکل ندارند و
نداشتند و تعامل حداکثری داشتند. به هر حال این یک
خط تاریخی است.

نسبت‌ها خود را نشان می‌دهد. مشروطه پر [از] حرف
است و باطنی دارد. اگر جریانی باطن نداشته باشد،
نمی‌توانید در مسائل مستحدثت آن را به حرف بگردید و
از آن حرف بکشید. این که وقتی سراغ مشروطه می‌روید
با وجود اینکه این همه هم درباره آن مطلب نوشته شده و
حرف زده شده ولی باز می‌بینید وقتی کسی از یک زاویه
دیگری آن را قرائت می‌کند، نکته نویسی بیرون می‌آید.

مشروطه گرفته است. عبرت ضرورتاً معلول شکست
نیست. در یک جایی در مشروطه، عالمی موفق
عمل کرده و الهام‌بخش حضرت امام (ره) شده است
و عالمی به دلایلی شکست خورده و او هم برای
حضرت امام (ره) عبرت‌آموز بوده است.

این ویژگی نهضت مشروطه است و [وجه] امتیاز
این نهضت است که باید [آن را] مورد توجه قرار داد.
نمونه‌های زیادی داریم که برای حل مسائل امروزی
به متناظرهای خود در دوره مشروطه ارجاع پیدا
می‌کند. این مکرراً وجود دارد. از من مصاحبه‌ها و
متن‌هایی در این باره، منتشر شده است.

مثلاً زمانی که خواستم علمای امروز را طبقه‌بندی
کنم و نشان دهم وزن جریانی آنها چه اندازه است،
کاملاً طبقه‌بندی علمای مشروطه به من الگو
داده است. فرض کنید درباره آیتا... وحید
خراسانی بخواهم حرف بزنم و بگویم متناظر
ایشان در مشروطه چه کسی است؛ یا اینکه
درباره آیتا... خامنه‌ای بخواهم صحبت کنم
که متناظر ایشان در مشروطه کیست؛ از الگوی
مشروطه استفاده می‌کنم.

در جای دیگر بنده بحث کردم که با تقریری
معتقد هستم که آقای وحید خراسانی، شیخ
فضل... مشروطه است. ممکن است این سخن
خیلی تعجب‌انگیز باشد. من برداشتی از مشروطه
دارم و با قضاوت نهایی بین علمای مشروطه‌خواه
و مشروطه‌خواه، معتقد هستم در مشروطه
مصادفاً حق با شیخ فضل... نوری و منطقاً حق با
آخوند خراسانی بود.

اگر این قضاوت درست باشد، نتیجه‌ای که برای
آینده تاریخ می‌توان گرفت این است که در آینده
تاریخ، یعنی بعد از context مشروطه، آنکه به درد
ما می‌خورد، آخوند است نه شیخ! چون شیخ صرفاً
در یک مورد حق دارد نه در منطق حرکت!

به همین علت معتقد هستم آقای وحید خراسانی
در مورد خاص، مدلل شیخ فضل... است، چرا که
ایشان تحفظی بر سر شریعت دارد که «در مورد
خاص» ممکن است درست باشد اما در «منطق
حرکت کلان دینی» موفق نباشد و من باید سراغ
منطق آخوند بروم. من منطق شیخ و منطق آخوند
را تبیین کردم که چیست.

به گونه‌های دیگر هم این تناظر وجود دارد. مثلاً
معتقدم آیتا... مصباح‌یزدی در دوره دوم خرداد
با یک حیث دیگری با شیخ فضل... نوری تطبیق
می‌خورد که اتفاقاً حیثی «افق‌گشا» است. حیث
مقاومت و اصالت است. یعنی آقای مصباح‌یزدی
دوره دوم خرداد، شیخ فضل... دوره مشروطه است.
ایشان در این دوران یک چیزی را برای ما تثبیت
می‌کند که بعداً خیلی سال‌ها می‌توانیم روی
اصالت آن انگشت بگذاریم.

این نشان می‌دهد مشروطه زنده است. وقتی
می‌تواند مورد‌های امروزی را بازخوانی کند و
نمره دهد، یعنی زنده است. من معتقد هستم
حزب مشارکت طابق النعل بالنعل روی «حزب
دموکرات مشروطه» تطبیق می‌خورد. یعنی
جریان غیراصیل، تند افراسی بی‌عقل و بی‌تدبیر
و ناکارآمد، که بی‌ربط با «سنن و مآثر قومیت
تاریخی» است. این را منتشر کردم و پیش‌بینی
هم کردم [که] سرنوشت حزب مشارکت - به نظر

جریان علماست. هر دو طیف هم به اندازه کافی
کتاب و مقاله نوشته‌اند و تریبون در اختیار داشته‌اند
و همچنان کشتی می‌گیرند و این [تلاش‌ها] می‌تواند
زاویه دیگری از تقسیم‌بندی‌های پژوهشی درباره
مشروطه را برای ما باز کند.

مساله دوم عرایض بنده این است که جنبش‌های
تاریخ معاصر ما به دو دسته تقسیم می‌شوند.
اول جنبش‌هایی که به‌رغم همه اهمیت‌شان تمام
شدند. یعنی با تعابیر ویژه فلسفه تاریخی، «زمان»
و «زمانه» آنها، با هم تطبیق دارد و وقتی تمام
می‌شوند، واقعا تمام می‌شوند.

دوم جنبش‌هایی که «زمانه» آنها از «زمان» آنها
متسع‌تر است. نهضت مشروطه از نوع دوم بود.
وقتی می‌گوییم زمانه آنها متسع‌تر است، یعنی
کل آدم‌ها و بازیگران و حتی «مساله آن»، تمام شده
ولی هنوز می‌توانیم یک تیپ از مسائل روز را به این
گفتمان بزنیم (و عرضه کنیم) و پاسخ دریافت کنیم.
[با این کار] پاسخ برای مسائل امروز پیدا می‌کنیم.
لذا شما می‌بینید هنوز در دسته‌بندی‌های سیاسی
کشور، هرازچندگاهی ویژه‌نامه منتشر و نوشته
می‌شود که اصلاً چرا ما روی «پروژه جمهوری»
آمدیم و اصلاً خود «مشروطه» مگر چه مشکلی
داشت؟ می‌گویند از اشتباهات مان این بود که
«جمهوری» را به‌عنوان «قالب نظام سیاسی»
انتخاب کردیم. مشروطه به‌مثابه «قالب سیاسی»،
امتیازات و عناصر و مولفه‌هایی داشت که هر چند
در برخی از آنها از جمهوری نمره پایین‌تری دارد اما
در مجموع نمره آن بر نمره جمهوری می‌چربد.
این نشان می‌دهد نهضت مشروطه نهضتی است
که به لحاظ تأثیرگذاری نهضت تمام‌شده‌ای نیست.
اهمیت توجه به این امر زمانی خود را نشان می‌دهد
که این نهضت را با نهضت‌های دیگری مقایسه
کنیم که حتی در ظرف تحقق خود؛ در مقیاس
ملی رقم خوردند، همانند نهضت نفت.

نهضت نفت، نه الهام‌بخش، نه مایه عبرت

نهضت نفت البته نهضت مهمی است و در موضوع
خود دارای پیامد و کارآمدی بود اما صرفاً در موضوع
خودش. یعنی نهضت نفت اساساً بعد از خودش
الهام‌بخش هیچ جریان و نهضتی نشد و صرفاً
در زمان و context زمانی خود مهم است. دلیل
اهمیت این است که توانسته طیف‌های مختلف
اعم از علماء، روشنفکران، درباریان، مردم و نخبگان
را با خود درگیر کند.

حتی نهضت نفت سرمایه عبرت ما برای مواجهه با
پدیده‌ای همانند برجام هم نشد. یعنی این [نهضت]
به‌رغم همه اهمیتی که داشت، [اثرش] این چنین
[محدود] بود ولی مشروطه این چنین نیست.

شکست مشروطه، مایه عبرت انقلاب

مشروطه را وقتی می‌شکافید و تحلیل می‌کنید،
به این نتیجه می‌رسید که به‌رغم شکست آن، آینه
توفیق انقلاب اسلامی می‌شود. به‌رغم شکست
خود، منشور توفیق انقلاب اسلامی می‌شود.

بسیاری از رویکردهایی که امام (ره) برای مدیریت
انقلاب اسلامی و نهضت انقلاب اسلامی (از خرداد
۴۲ و در زمان تحقق انقلاب اسلامی) به کار گرفته‌اند،
مستقیماً ناظر به عبرت‌هایی است که ایشان از